*تفسیر سوره مائده، جلسه ۴

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ وَبِهِ نَستَعِینَ وَصَلَّی اللهُ عَلَی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ آلِهِ الطَّاهِرِینَ».

حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزیرِ وَما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّیَةُ وَالنَّطیحَةُ وَما أَکَلَ السَّبُعُ إِلاَّ ما ذَکَّیْتُمْ وَما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِکُمْ فِسْقٌ الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً فَمَنِ اضْطُرَّ فی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ (۳).

آیه ۳، سوره مائده از طرفی آیه‌ی پردردسر این سوره است و از طرفی یکی از مهم‌ترین آیات مربوط به بحث ولایت در میانه‌ی این آیه قرار گرفته است. اگر بخواهیم اوّل یک ترجمه‌ای از آن را بکنیم، این است که تحریم شده است بر شما میته؛ یعنی گوشت مردار، خون، گوشت خوک، وَما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ؛ و آن چیزی که برای غیر خدا اهلال شده است. اهلال به معنی رفع الصّوت است؛ یعنی به نام نامی مثلاً غیر خدا به جای این‌که به نام خدا اهلال بشود و موقع ذبح آن رفع الصّوت بشود، به غیر از نام خدا این نام برده بشود، این‌ها حرام است.

وَالْمُنْخَنِقَةُ؛ منخنقه هم به معنای حیوان خفه‌شده است. حیوانی که خفه شده باشد، حالا یا ریسمانی به دور گردن او انداخته باشند آن را خفه کرده باشند، یا به یک مناسبتی در جایی گرفتار شده و خفه شده باشد، این هم جزء تحریم‌های گوشت است. وَالْمَوْقُوذَةُ؛ حیوان کتک‌خورده و به ضرب کتک و تازیانه مرده، این هم حرام است. وَالْمُتَرَدِّیَةُ؛ و حیوانی که از جایی به پایین پرت شده باشد و به واسطه‌ی این قضیه مرده باشد، این هم حرام است. وَالنَّطیحَةُ؛ و حیوانی که به ضرب شاخ مرده باشد، این هم حرام است. وَما أَکَلَ السَّبُعُ؛ آن چیزی که یک درنده‌ای آن را، گرفته باشد، این هم حرام است. مثلاً یک گرگی به یک گله‌ای حمله کرده باشد و یک گوسفندی را گرفته باشد، این هم حرام است.

این پنج قسم؛ یعنی منخنقه و موقوذه و متردّیه و نطیحه و «مـا أَکَـلَ السَّـبُعُ»، ایـن‌هـا إِلاَّ مـا ذَکَّیْتُمْ؛ مگر این‌که در زمانی که اگر یک حیات مستقرّه‌ای در آن وجود دارد، نـه حیـاتی کـه مـثلاً نفس می‌کشد، چون که می‌شود که این‌طور باشد که در لحظات آخر که یک مقدار نفس می‌کشد، آن نه! به آن صورت تذکیه نمی‌شود، ولی وقتی یک حیات مستقرّه‌ای دارد؛ چون آن لحظات پایانی هم که شخص می‌خواهد برود مثل همین انسانی که می‌خواهد برود، چشم برزخی او باز مـی‌شـود، نَفَس هم می‌کشد، ولی در لبه‌ی این دنیا و آن دنیا قرار می‌گیرد، در آن موقع احکام خاص خود را دارد؛ مثلاً دیگر توبه قبول نیست با این‌که هنوز در این دنیا است، ولی توبه‌ی او را قبول نمی‌کننـد چون که مادامی که چشم او باز نشده می‌تواند توبه کند، اگر چشم او باز شده باشد توبه‌ی او قبول نمی‌شود، لذا اگر یک حیات مستقرّه‌ای در آن موجود باشد این حیوان را می‌شود تذکیه کـرد. ایـن هم یک بخش از محرّمات.

یک بخشی از محرمات دیگر وَما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ است؛ این دیگر به مردار بودن آن ربط نـدارد، به این‌که ذبح در نصب شده باشد. نصب یک -حالا جای تحقیق باقی می‌ماند، تفاسیر هـم چنـدان چیزی ننوشته‌اند- ظاهراً قطعه سنگ‌های مقدّسی بوده در کنار خانه‌ی خدا که ذبـح مـی‌کردنـد و خون آن را به آن‌ها می‌مالیدند. قربانی بت ظاهراً نبوده، یک سری سنگ‌های شکل‌نیافته بـوده کـه سنگ‌های مقدّس بوده، این‌ها ذبح می‌کردند و خون آن را به این‌ها می‌مالیدند.

وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ؛ و این‌که حیوانی را ذبح کنند و آن را به ازلام تقسـیم کننـد؛ یعنـی بـه واسطه‌ی ازلام آن را تقسیم کنند. یک شیوه‌ی قماربازی بوده که در عـرب‌هـا بـوده اسـت. در ایـن شیوه‌ی قماربازی این‌گونه بوده که یک تیرهایی بوده که این تیرها امتیاز داشـته اسـت. مـثلاً یـک امتیازی، دو امتیازی، پوچ. یک شتری را قبل از پرداخت پول آن می‌کشتند بعد این زَلم یا زُلم کـه مفرد ازلام است را می‌گذاشتند و هر کس باید شانس خود را امتحان می‌کرد و اگر تیر ده امتیـازی را در می‌آورد، ده سهم از گوشت آن را می‌گرفت و کسانی هم کـه پـوچ بودنـد بایـد پـول شـتر را

حساب می‌کردند. این نوع برخورد با گوشت که عملاً گوشت را به گوشت حرام تبدیل می‌کرده است؛ یعنی چیزی که ذِبح آن (البتّه ذَبح درست است. ذِبح به معنای خود حیوان مذبوح است. این‌که داریم وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظیمٍ (صافات: ۱۰۷) حالا ما هم اشتباهی می‌گوییم ذِبح، ولی هر موقع من گفتم ذِبح منظور همان ذَبح است. به خود ذبیحه می‌گویند ذِبح) ذبح آن اشکالی نداشته بلکه چیزی که اشکال داشته خود تقسیم آن اشکال داشته و این تقسیم گوشت را حرام می‌کرده است. این خود یک جای دقّتی دارد که چطور است که گوشتی که حلال بوده و ذبح آن به درستی و طبق قواعد انجام شده ولی با یک تقسیم قماربازانه، این‌که خدا نمی‌خواهد چنین تکسّبی و چنین کسب و کاری اصلاً در بدنه‌ی حرکت‌های دینی باقی بماند که کسی به این شیوه به چیزی برسد.

اگر بخواهیم این‌جا یک توضیح بدهیم، و محتوای این حرف را حدّاقل خوب بگیریم، مثلاً بازی‌هایی که بر مبنای تاس است. تاس یک چیزی است که شبیه همین زلم است که هیچ چیزی ندارد، شما می‌اندازید هر چه آمد است، به هیچ قابلیت و علمی از جانب شما هم بستگی ندارد. شما این قاب‌بازها را دیدید؟ قاب می‌دانید چیست؟ قاب یک قطعه استخوان است در بدن که به حالت تاس است. سر مفصل است و سر آن قمار خیلی سنگین می‌زنند. حالا هر چه حیوان بزرگتر باشد قاب آن بزرگتر می‌شود.

قاب‌اندازها وقتی قاب می‌اندازند کاملاً یک تکنیک است، یعنی این‌گونه نیست که شما بتوانید قاب بیندازید. چیزی است که وقتی آن را می‌اندازند مثلاً روی سر بیندازد یا به شکل دیگری بایستد هر کدام امتیاز خاصی دارد. جالب است قاب‌اندازی تکنیک دارد ولی روی چه هنری بنا شده است؟! شاید تاس‌اندازی هم یک هنری داشته باشد که فرد شش بیاورد، ولی هیچ بنای عقلایی پشت سر این نحو تکسّب‌ها نیست و لو این‌که عقلای عالم الآن به دلیل این‌که عقل آن‌ها بسیار منحرف شده یک شهری درست می‌کنند به نام لاس وگاس و در کل این شهر دارند قمار می‌کنند؛ یعنی اصلاً برای قمار و برای گناه این شهر را می‌سازند.[۱]

کسب بر مبنای شانس!

این نوع از تقسیم گوشتی هم که انجام می‌شد با نام زَلم یا زُلم با چیزی شبیه تاس انجام می‌شده است. به هر جهت این نوع تکسّب بوده که گوشت حلال را گوشت حرام می‌کرده است. یعنی این هم قابل دقّت است.[۲]

برخلاف بازی‌هایی مثل اتللو؛[۳] مثلا بازی شطرنج یک بازی فکری است. به فتوای امام هم حلال است اما جوری از این بازی حرف می‌زدند که انگار امام بعد از نماز صبح یک دست شطرنج بازی می‌کرده![۴] اگر هم یک فقیهی این را حلال دانسته اما من باب أخُوکَ دِینُکَ فَاحْتَطْ لِدِینِکَ، باید احتیاط کرد، و این روایاتی هم که از ائمّه است که اگر کسی به مهره شطرنج نگاه بکند نگاه به شرمگاه مادر او است اصلاً انسان رغبت می‌کند به این مهره نگاه کند؟! لذا می‌گویند: أخُوکَ دِینُکَ فَاحْتَطْ لِدِینِکَ؛ برای دینت احتیاط کن!

حنیف در وسط جاده دین حرکت می‌کند و جنیف در حاشیه و لبه پرتگاه!

انتهای همین آیه هم می‌بینید این حرف را که غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ؛ که انسان در مسیر حرکت خود باید جنیف نباشد، به سمت حاشیه نرود، همین‌طور حنیف باشد و همین وسط باشد. این حنیف در مقابل جنیف است. مُجنف و جنیف به معنای کسی است که به سمت کناره گرایش پیدا می‌کند. حنیف کسی است که وسط جاده می‌رود. کسی که وسط جاده می‌رود اگر پای او هم بلغزد و فرمان او هم یک مقدار بپیچد باز هم در جاده است، ولی اگر مثل این خرهای امامزاده داود که نمی‌دانم رفته بودید یا نه؟! که چه عمدی دارند که لبه‌ی پرتگاه راه می‌روند و پایین هم می‌افتند، طبیعی هم هست، خری که در آن لبه حرکت می‌کند بالاخره اگر پای او هم یک دفعه بلغزد یا خری از روبرو بیاید، مجبور بشود یک مقدار فرمان را به راست بدهد، می‌افتد. لذا آدم اگر آدم است وسط راه می‌رود.[۵]

پلیدی معنوی آلات قمار

اگر آیه ۹۰ سوره مبارکه مائده را بیاورید می‌بینید اصلاً در این آیه بحث این است که خود این عمل رجس است: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْأَنْصابُ وَالْأَزْلامُ؛ یعنی خود این زَلم و زُلم، نه حتّی کاری که با آن می‌کنند؛ خمر و میسر و انصاب و ازلام، این‌ها رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ؛ اصلاً خود این عمل رجس است، این‌ها دارای قذارت معنوی است. این‌ها قذر هستند. رجس به معنای نجاستی نیست که مثلاً تاس یک نجاستی دارد، یعنی این‌ها وسیله‌ی تکسّب این چیزها دارد قرار می‌گیرد.

حالا این‌ها باید در بحث‌های کسب و اقتصاد راهی باز بکند. رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ؛ این‌ها دارای قذارت معنوی هستند، از عمل شیطان هستند؛ یعنی شیطان می‌آید تاس و این وسایل را مبنای کسب در زندگی‌ها می‌آورد، البته بازی‌هایی که بر اساس این‌ها هم انجام می‌شود، نمی‌شود فتوای به حرمت داد، آن یک کار دیگری است، ولی به نظر نمی‌آید که بازی خوبی باشد، باید یک بازی فکری باشد، شطرنج هم نباشد، اموری که شریعت می‌گوید نباشد نباشد. خیلی موارد را هم ما انصافاً نمی‌دانیم که پشت صحنه‌ی آن‌ها چیست، همین‌طور می‌گوییم چه اشکالی دارد، بازی فکری است دیگر؟! بالاخره وقتی امام صادق مطلبی می‌گویند انسان گوش کند بد نیست! هیچ موقع از انسان بازخواست نمی‌کنند که چرا این را بازی نمی‌کنی؟ این‌قدر را که انسان مطمئن است. برای همین این درس زَلم و زُلم در این ناحیه قابل دقّت است. بعد آن‌که ما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ.[۶]

صفای قلب در نتیجه عمل زیاد

(سؤال) بزرگان می‌گویند خیلی موارد را انسان باید با صفا تشخیص بدهد. صفای قلب باید این را بفهمد بعد می‌گویند بخش زیادی از این صفای قلب نتیجه‌ی عمل خیلی زیاد است که می‌گویند عمل دینی خیلی زیاد نجوای دل را زیاد می‌کند، خیلی صفا می‌دهد؛ یعنی شخص باصفا می‌شود. باصفا نه به این معنی مصطلح امروزی آن که مثلاً بامرام و این مدل‌ها که می‌گویند فلانی باصفا

است، مثلاً مشتی، عشقی، باعشق. این‌طور نه! دارای صفایی می‌شود که از روی صفا ممکن است مطلبی را بفهمد و لذا با عمل زیاد، عبادت زیاد، شب زنده‌داری زیاد، گریه‌ی زیاد ممکن است کسی با صفا تشخیص بدهد. خیلی از این‌ها این‌طور است. روی همین صفا هم که حالا یا با عمل به دست می‌آید یا بعضی‌ها همین‌طور انسان‌های باصفایی هستند، ولی به هر جهت روی عمل به دست می‌آید خیلی چیزها ممکن است خدا به همین صفا بدهد.

داستان رومی‌ها و چینی‌ها را در مثنوی دیدید؟ داستان معروف مسابقه‌ی رومی‌ها و چینی‌ها در مسابقه‌ی نقّاشی که رومی‌ها دو پرده زده بودند. بعد چینی‌ها مدام داشتند نقّاشی می‌کردند، رومی‌ها هم داشتند مدام صیقل می‌زدند. بعداً که روز مسابقه شد، اوّلاً این‌ها تعجّب می‌کردند چرا آن‌ها هیچ کاری نمی‌کنند، چرا اصلاً نقّاشی نمی‌کنند. بعد که روز مسابقه پرده را کنار زدند دیدند این چینی‌ها نقّاشی کردند. بعد رومی‌ها کنار زدند تمام آن نقّاشی این‌ها با وجه ابهّت‌انگیزی دیدند. در حقیقت این‌ها دیوار را آینه کرده بودند. از این مثال استفاده می شود که دل کسی به آینه‌گی برسد خیلی از این موارد را همین‌طوری تشخیص می‌دهد و با این صفا خیلی چیزها ممکن است نصیب فرد کند[۷].

اعتبار اعمال به نیت است

(۳): ... وَما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ...

اهلال به معنای رفع الصّوت است. هر کس صدای او برای غیر خدا بالا برود و صدای او به نام خدا بالا نرود و کاری بکند این موجب حرام شدن کار می‌شود. این است که می‌گویند: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرُ[۸]؛ هر کاری که به نام خدا شروع نمی‌شود ابتر باقی می‌ماند و مقطوع و دم‌بریده است. نه این‌که حتماً باید ذکر «بسم الله» در آن باشد، البتّه باشد که خیلی بهتر است ولی مثل رفع الصوت در این کار، این کار را انسان دارد شروع می‌کند به نام چه کسی دارد شروع می‌کند؟ به نام خدا واقعاً دارد شروع می‌کند؟ این‌که أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ؛ اگر باشد، یعنی رفع

الصّوت آن به نام غیر خدا باشد این کار یک ذبیحه‌ای است که آن را حرام می‌کند. اصلاً این کار کار نجس مردار می‌شود.

می‌دانید که وَما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ، عملاً آن شیء را تبدیل به مردار می‌کند. این کاری که به نام غیر خدا دارد شروع می‌شود تبدیل می‌شود به مردار و این در آن لایَجْرِمَنَّکُم (مائده: ۸) عرض شد که جرم به معنای قتل این را مدام دقّت می‌کند، به شدّت دقّت می‌کند که مثلاً راه خدا است و این دیگر برای خدا است، مثلاً این احترام برای خدا است یا نیست. به هر جهت فرایند نیّت و این‌که انسان کار را برای خدا انجام بدهد این است که یک عمل را در آن مثالی که بارها هم این مثال را خدمت عزیزان گفتم، این یک برگه چک بین چک‌های کوچک و بزرگ است. دسته چک‌های کوچک و بزرگ داریم اگر در بازار باشید می‌دانید. مثلاً کسی که تازه حسابی باز می‌کند به آن دسته چک کوچک می‌دهند، دسته چک ۲۵ برگی -ده برگی آن هم وجود دارد- که حالا ببینیم مثلاً چک را چه کار می‌کنی. یا مثلاً اگر حساب کسی خیلی حساب پری بشود و آرام آرام زیاد بشود، دسته چک او مثلاً ۵۰ برگی، صد برگی، کاربن‌دار می‌شود، ولی شما نگاه کنید می‌بینید که بین این دسته چک تا آن دسته چک خیلی قطع چک عوض نمی‌شود ولی چیزی که مهم است آن است که کسی در قلب چک با پشتوانه می‌نویسد. اگر یک دسته چک به هر اندازه باشد پشتوانه‌ی آن وجود داشته باشد شما بنویسد یک میلیارد، این چک یک میلیارد می‌ارزد و اگر روی دسته چک ۵۰ برگی قطع بزرگ کاربن‌دار شما مثلاً بنویسید پنج هزار تومان، این پنج هزار تومان ارزش دارد.

این نیّت و برای خدا کار انجام دادن و این‌ها مثل این است که شما در دسته چک چه می‌نویسید. اگر واقعاً به این نکته انسان دقّت داشته باشد ضمن این‌که حواس او هست که عمل انجام بدهد، حواس او هست که این مثل برگه چکی است که الآن در آن چه می‌نویسی. فکر می‌کنید نماز امیر المؤمنین با نماز ما چقدر در صورت و ظاهر خود فرق داشته است؟ مگر چقدر

بوده است؟ مثلاً نماز ما فرض کنید ده دقیقه طول می‌کشد، نماز امیر المؤمنین که پیشنماز مسجد بوده به جماعت می‌خوانده لابد یک ربع طول می‌کشیده، دیگر نمی‌توانسته که نماز ایشان مثلاً پنج ساعت طول بکشد, ولی چرا آن نماز یک چیز دیگر بود و نماز ما یک چیز دیگر است؟ صورت ظاهری عمل به اندازه‌ی فرق دو برگه چک است، ولی آن چیزی که در متن چک می‌نوشته عملاً نماز امیر المؤمنین را نماز امیر المؤمنین می‌کرده، نماز ما هم نماز ما می‌شود.

این را به خاطر این توضیح می‌دهم که این آیه از این جنبه‌های خود، آیه‌ی مغفولی است؛ یعنی انسان توجّه نمی‌کند. گویا این قسمت‌ها را می‌خوانیم برای رد کردن که به الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا برسیم! در صورتی که واقعاً باید به بحث ازلام دقّت جدّی کرد. بحث نُصُب را هم پیگیری کردم، ولی خیلی مطلبی راجع به آن ننوشته‌اند. البتّه کتب تاریخی را نگاه نکردم ولی به هر جهت شاید این را روی انصاب، روی نصب می‌گذاشتند ذبح می‌کردند بالاخره این هم نوعی «لِغَيْرِ اللَّهِ» بوده است. حالا این‌ها بت بودند یا نبودند جای پیگیری دارد.[۹]

این بخش از سوره مبارکه مائده که تا این‌جا است أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ که این‌ها فسق است، این چیزها برای شما فسق است ذلِكُمْ فِسْقٌ. این یک بخش میانی دارد که الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ شما می‌گویید این بخشی است که باید بایستیم. امروز روزی است که کفّار از دین شما ناامید شدند پس دیگر از آن‌ها نترسید.

این بخش میانی چهار بخش دارد.

۱- یکی این است که الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ؛ می‌گوید از آن‌ها نترسید، دیگر فقط از من بترسید. دیگر لزومی ندارد از کفّار بترسید، یعنی مشکل آن‌ها دفع شد.

۲- فراز دوم آن این است که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ؛ امروز روزی است که دین شما کامل شد.

۳- فراز سوم آن این است که وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِی؛ نعمت من بر شما تمام شد.

۴- فراز چهارم هم این است که وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً؛ من امروز دیگر دین اسلام را برای شما به عنوان دین رضایت دادم و راضی شدم.

بعد دارد که فَمَنِ اضْطُرَّ فی مَخْمَصَةٍ؛ کسی که مضطر بشود در مخمصه؛ مخمصه یعنی گرسنگی. خمص البطون؛ یعنی انسان لاغر و گرسنه. فَمَنِ اضْطُرَّ فی مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ؛ بدون این‌که آن حالت متجانف و جنیف به همان معنا که عرض کردم که متمایل به سمت گناه باشد که بعداً معنی آن را به شما می‌گویم که چه می‌شود، اگر این‌طور باشد او از این گوشت بخورد اشکالی ندارد. گویی این بخش را وسط این قسمت قرار دادند که فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ این را بخورند اشکال ندارد که تازه می‌گویند خدا می‌بخشد؛ چون اگر انسان از روی اضطرار هم کاری بکند و خدا در حقیقت او را مضطر بکند و وظیفه‌ای را از روی دوش او بردارد خدا باید او را ببخشد و جبران کند. این‌طور نیست که مثلاً مرخّصی رفتم. این‌طور نیست، خدا باید ببخشد و جبران کند. لذا برای همین است که شما در همان آیات جبهه و جهاد هم داشتید که اگر کسی اعمی بود، اعرج بود، لنگ بود، کور بود، خدا جبران می‌کند که اگر اذن بگیرد، در همان آیات پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی نور شما دیدید که اذن بگیرد، اگر پیغمبر اذن داد که او به دلیل مشکلات خود جبهه نیاید خدا او را می‌بخشد. یعنی بالاخره یک مصالح دارد از انسان فوت می‌شود که خدا باید این مصالح را برای انسان تدارک کند و انسان را ببخشد، لذا برای همین است که باید گریه‌کنان جبهه نرود. تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفيضُ مِنَ الدَّمْعِ (مائده: ۸۳) می‌بینید که در همین آیات سوره‌ی توبه داشتیم، می‌بینید که وقتی نمی‌آید جبهه به دلیل این‌که شرایط او این است گریه می‌کند و جبهه نمی‌آید؛ یعنی باید حال فرد این باشد که حالا معنی این را در همان غَيْرَ مُتَجانِفٍ می‌گویم که چیست. آیات دیگر این را باز کرده است.

یک نکته این است که سوره مائده آیات پایانی قرآن به ترتیب نزول است. این‌که این بخش میانی آیه ارتباط ظاهری با بخش بالا و پایین آن ندارد این جزء واضحات است که من الآن دلیل‌های آن را به شما می‌گویم و خود اهل تسنّن هم این را متوجّه شدند، برای همین است که رفتند به این سمت که بالاخره این «الْيَوْمَ» چیست، این مربوط به چه صحنه و چه داستانی است که در میانه‌ی این قضیه گذاشتند. برخی بزرگان تفسیر خود شیعه مثلاً این‌طور تحلیل کردند که حالا بنده قبول ندارم. حالا ما تحلیل‌های خود را می‌گوییم این چرا وسط این آیات فقهی آمده است. مثلاً این‌طور گفتند، گفتند یک امر مهمی بوده که این وسط آوردند. در مثال آن گفتند که مثلاً الآن داریم با همدیگر حرف می‌زنیم، یک دفعه یک کودکی از در بیرون می‌رود، بعد من همین‌طور که دارم حرف می‌زنم می‌گویم: آقا آن در را ببند این کودک بیرون نرود، بعد بقیه‌ی حرف خود را ادامه می‌دهم. چنین تحلیلی شده است که مثلاً امر مهمی بوده که این وسط ناگهان به نظر آمده و گفته شده است. این‌که ما در آیات قرآن همه‌ی فقرات آن را به همدیگر ربط بدهیم درست نیست! الآن طبق این قاعده ما باید بگوییم الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا، مربوط به گوشت خوک و این‌ها است. چون قافیه تنگ آید شاعر به جفنگ آید، حالا باید ببینیم چه بگوییم؟! که مثلاً «يَئِسَ الَّذينَ» معلوم است، گوشت خوک! ببینید آنتی‌بیوتیک‌ها الآن از چربی خوک است. این را مدام این‌طور بگوییم و توجیهات این‌چنین بیاوریم.

یک روایت برای شما بخوانم. در وسائل، جلد ۲۷، صفحه ۱۹۲ از جابر بن یزید دارد می‌گوید: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ؛ می‌گوید من از امام باقر عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّفْسِيرِ؛ یک چیزی از تفسیر از امام سؤال کردم فَأَجَابَنِي؛ حضرت یک جواب به من دادند ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً؛ یک بار دیگر هم همین را سؤال کردم که یک جواب دیگر دادند فَقُلْتُ كُنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا؛ می‌گوید من قبلاً هم سؤال کردم شما یک جواب دیگر دادید فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً [وَ لِلْبَطْنِ بَطْناً] وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ؛ می‌گوید: قرآن بطن دارد، بطن آن بطن دارد، ظهر دارد، ظهر آن ظهر دارد.

این‌طور می‌آیی بالا می‌شود آمد بالا، می‌روی در عمق می‌شود رفت در عمق يَا جَابِرُ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ؛ چیزی از عقول رجال بعیدتر از تفسیر قرآن نیست. تفسیر قرآن –تدبّر در قرآن نه- تفسیر قرآن کار سختی است. این قسمت را می‌خواستم بگویم: إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ أَوَّلُهَا فِي شَيْءٍ وَآخِرُهَا فِي شَيْءٍ؛ اوّل آیه در یک مسئله است آخر آن در یک مسئله‌ی دیگر است؛ یعنی خاصیت آیه‌ی قرآن این‌گونه است، یک‌چنین ترکیبی ممکن است داشته باشد، ممکن است اوّل آن مربوط به یک مسئله باشد آخر آن مربوط به یک مسئله‌ی دیگر باشد وَهُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُتَصَرِّفٌ عَلَى وُجُوهٍ؛ در عین این‌که یک کلام متّصل است. در عین این‌که این کلام متّصل است، متصرّف علی وجوه است، وجه به وجه دارد و حال آن‌که یک آیه اوّل آن فِي شَيْءٍ؛ آخر آن فِي شَيْءٍ آخَرَ؛ در یک چیز دیگر است.

حالا شما از بنده مثلاً می‌پرسید که از کجا می‌دانی؟ ما چون به لحاظ ذهنی یک انس ذهنی داریم به این نکته که این آیه راجع به آیه‌ی ولایت است که الآن ما این را اصلاً از ذهن خود کنار می‌گذاریم که آیه مربوط به ولایت است، ولی شما ببینید، خود عرب و کسی که در جایگاه نزول قرآن بوده است هم این مطلب را واقف بوده است. شما آیات مکّی که ما داشتیم را ببینید. شما سوره مبارکه انعام، آیه ۱۴۵ را بیاورید.

- نزول کل آیه یکجا بوده است؟

- این مطلب که کل آیه یکجا بوده یا یکجا نبوده مربوط به تفسیر نیست، مربوط به علوم قرآن است. مهم این است که در نظم تدوینی قرآن چون چند رأی وجود دارد، بعضی از آن‌ها را انسان در خود علوم قرآن هم قبول نمی‌کند. یک موقع است می‌گویند کل این آیه یکجا نازل شده است «یمکن». کل آن یکجا نازل نشده، به امر پیغمبر در میانه‌ی این آیه گذاشته شده است «یمکن». یک احتمال دیگر هم وجود دارد که نه این‌طور هم نبوده که این را علّامه در المیزان نمی‌گویند ولی در *مهر تابان* علّامه تهرانی این را از قول علّامه طباطبایی می‌گویند که علّامه طباطبایی

می‌گویند اصلاً جای این آیه این‌جا نبوده است، بعداً در نظم تدوینی قرآن، چه زمانی؟ دست عثمان انجام شده است که من این را هم قبول ندارم که این‌ها باید سر جای خود بحث شود، که دست عثمان انجام شده تا آن موقع یعنی این همه سال قرآن کتاب نبوده روی استخوان‌های شترها بوده و یک انبار بوده به آن قرآن می‌گفتند! این‌طور نبوده است.

این‌که عثمان قرآن را جمع‌آوری کرده است, این را خود آن‌ها ساختند، من باب چیزی است که خود آن‌ها ساختند برای این‌که فضیلت بتراشند. این ادّعا در زمان توحید مصاحف ممکن است باشد ولی نه در بحث جمع‌آوری صحف؛ یعنی جمع‌آوری قرآن صرف توحید مصاحف ممکن بوده که هر کسی که تفسیری کنار آن نوشته بود همه‌ی این‌ها نه، این، خود قرآن. این ممکن است ولی دیگر بحث این‌که در زمان تدوین قرآن این آیه را این‌جا گذاشته بودند. این اصلاً واقعاً حرف عجیبی است که ما بگوییم زمان عثمان این تکه از آیه را برداشتند این وسط گذاشتند، در صورتی که این همه حفّاظ قرآن بوده‌اند و اگر واو به واو قرآن را کسی می‌خواسته جابجا کند، این‌ها اعتراض می‌کردند. این را آن زمان این وسط گذاشتند حرف پربیراهی است ولی اصراری نداریم بگوییم این در یک وقت نازل شده. این مهم نیست، مهم این است که در نظم تدوینی قرآن به دستور پیغمبر این این‌جا بوده است. جای آیه این‌جا است و جای آن تغییر هم نکرده است، جای دیگری در قرآن نبوده است وگرنه آن حرف اگر از علّامه طباطبایی باشد که من بعید می‌دانم، خیلی عجیب است آن حرف که جای آن در قرآن یک جای دیگر بوده بعداً در نظم تدوینی قرآن آوردند این‌جا گذاشتند! چون به نوعی این حرف ملازم با بحث تحریف قرآن است؛ یعنی اگر انسان آن را قبول کند مسائل دیگر را هم می‌گویند «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد»؛ یعنی اگر آن‌ها را انسان قبول کند مسائل دیگر را چرا قبول نکند؟ البتّه این حرف را علّامه در المیزان اصلاً ندارند.

آیه ۱۴۵ سوره مبارکه انعام آیه‌ای است که یک آیه‌ی مکّی است، ببینید چقدر نزدیک بـه ایـن آیه است؛ یعنی شما این قسمت میانی آیه ۳ سوره مبارکه مائده را بردارید. برای عرب‌هایی که این قرآن دارد بر آن‌ها نازل می‌شود کاملاً یک ذهنیت برای این آیه وجود دارد. ببینید به ترتیب قـرآن دارد نازل می‌شود، اوّل انعام. می‌گویند پیغمبر بگو تا الآن، تا اطّلاع ثانوی همین است قُـلْ لا أَجِـدُ فی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ؛ نیافتم در آن چه که به سمت من وحی شده محـرّم بـر طاعمی، بر کسی که بخواهد چیزی بخورد تا اطّلاع ثانوی، تا الآن این است، چه؟ إِلاَّ أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً؛ یا میته باشد أَوْ دَماً مَسْفُوحاً؛ یا دم مسفوح باشـد کـه حُرِّمَـتْ عَلَـیْکُمُ الْمَیْتَـةُ وَالـدَّمُ (مائـده: ۳) دم مسفوح یعنی دم ریخته شده در مقابل دم متخلّد یعنی خونی که در بافت حیوان بعد از ذبح بـاقی می‌ماند که یهودی‌ها همین را می‌گویند باز حرام است مـا همـین را مـی‌گـوییم حـلال اسـت. دم مسفوح دم متخلّد است که در بافت باقی می‌ماند. خوردن آن خون اشکالی ندارد که همین‌جا است که می‌گویند حمل مطلق بر مقیّد که آن‌که دارد «دم» قبل از آن گفته است «دم مسفوح» حمـل مطلق بر مورد مقیّد می‌شود. این‌جا هم که گفتند دم اشکال ندارد در حقیقت همین دم مسفوح را می‌گویند نه خون ریخته‌شده. خونی که ریخته شده باشد آن خون ریخته‌شده حرام است.

أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ این لحم خنزیر را هم باید فقها بگویند. می‌گوید: آن‌چنان که ما در قرآن دیـدیم راجع به لحم خنزیر است، راجع به چربی‌های آن‌ها بحث نشده است و طبق قاعـده‌ی واحـد خَلَـقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً (بقره: ۲۹) چربی خوک اشکال ندارد، چون خیلی از آنتی‌بیوتیـک‌هـا را مـا شنیدیم با چربی خوک است و این‌ها اشکال ندارد چون چربی خوک است. نه لحم چون که منفعت آن ظاهری که داشته گوشت و لحم بوده، گوشت آن را استفاده می‌کردند، از این جهت بحث لحـم خنزیر مطرح شده و چربی این‌ها هم اشکال دارد. این دیگر کار فقهی می‌طلبد. همان لحـم خنزیـر هم فَإِنَّهُ رِجْسٌ؛ این‌ها رجس است أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ؛ یا فسقی که جزو چیزهـایی کـه حـرام است أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ؛ بعد این قسمت چسبیده به این قسمت است فَمَنِ اضْطُرَّ تعریف غَیْرَ مُتَجانِفٍ

لِإِثْمٍ» یعنی این : غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ، فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحيمٌ؛ کسی که مضطر بشود، مضطر هم یعنی کسی مقابل ضروری قرار بگیرد غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ؛ تعریف غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ است. باغی؛ یعنی کسی که با شهوت این کار را می‌کند. مثلاً فرض می‌کنید که شخص مضطر شده و هیچ چیز هم نیست، گوشت خوک هست، به به یک همبرگر بخوریم![10] شخص وقتی که در مقابل یک امر ضروری قرار می‌گیرد می‌گوید: عجب لذّتی دارد! با شهوت به این قضیه اقبال می‌کند. حالا تو در مقابل ضروری قرار گرفتی، خلاصه خون بخور و چنین کاری را انجام بده نه این‌که یک نوع طلب در قضیه باشد. بغی اصلاً یعنی طلب کردن است، یک نوع مطالبه از تو است.

مثلاً پای کسی می‌شکند جبهه نمی‌رود، خدا را شکر پای من شکست جبهه نرفتم. الحمدلله واقعاً خدا چه لطفی کرد! تو باید گریه کنی که نتوانستی جبهه بروی، تو باید گریه کنی که نشد این‌طور بشود! نه این‌که در خود تو هم یک مطالبه‌ای نسبت به این جریان شکل بگیرد. اگر این روحیه در موقع‌هایی که انسان آن وظیفه را می‌خواهد برود انجام بدهد و نمی‌شود، خدا نمی‌خواهد آن اتّفاق بیفتد در حقیقت آن حالت طلب در او نسبت به آن فعل حرام دیگر نباید باشد. غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ عاد هم به معنای کسی است که تجاوز می‌کند. حالا تو قرار بوده که سدّ جوع کنی نمیری، همین‌قدر، دیگر قرار نیست که مثلاً سفارش خوراک یک دست کامل کلّه پاچه‌ی خنزیر را بدهی؛ یعنی در حدّ ضرورت و همین‌قدر، بیشتر از این‌که نباید وارد این قضیه بشوی. و اگر شخص این‌گونه نباشد متجانف بإثم است. حالا شغل تو مثلاً این است که بروی فیلم سانسور کنی، بالاخره شغل تو این شده است. شغل بعضی از صدا و سیمایی‌ها این است، باید فیلم‌های خلاف را ببینند سانسور کنند. واقعاً خدا این مشاغل را نصیب نکند!

- اگر کسی واقعاً به حالت اضطرار دچار شود و فقط یک خوکی آن‌جا باشد هیچ چیز دیگر هم نباشد، اصلاً یک‌چنین چیزی عملی است؟ عجیب نیست که چنین مثالی را بزند برای وقتی که انسان در حالت اضطرار قرار بگیرد؟ اصلاً چنین حالتی پیش می‌آید؟

- برای عرب‌ها که در بیابان خیلی پیش می‌آمده است؛ مثلاً مردار یک حیوانی به تور آن‌ها می‌خورده است. برای ما الآن حتّی در کشورهای غربی پیش نمی‌آید، اما قدیم‌ها ظاهراً کسانی که در کشورهای اروپایی می‌رفتند، یکی از مشکلات آن‌ها همین بحث خوردن طعام آن‌ها، مردارها و این مدل چیزها بوده است، ولی الآن به دلیل این‌که حضور مسلمان‌ها در کشورهای مختلف زیاد شده و حالا ایرانی‌ها که خیلی در این قضیه غیرت ندارند! ولی ترکیه‌ای‌ها چون hala meat (گوشت حلال) را باب کردند و ایرانی‌ها لطف می‌کنند می‌روند از فروشگاه‌ها می‌خرند! ترکیه‌ای‌ها این‌ها را در دنیا راه انداختند، الآن خیلی چنین حالت اضطراری به نظر انسان نمی‌آید ولی کسانی که قبلاً می‌رفتند خارج، می‌دانید که آن‌جا اجازه نمی‌دهند مثلاً خود تو جلوی خانه‌ی خود گوسفند بکشی. به خاطر بهداشت یا هر چه هست اجازه نمی‌دهند. خود تو که نمی‌توانی این کار را بکنی، بعد هم اصلاً هیچ گوشتی نخوری شاید نمی‌شده و موارد دیگر. حالا من این غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ را به صورت دیگری هم به شما نشان می‌دهم که این غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ از یک زاویه‌ی دیگر هم به آن إن‌شاءالله نگاه می‌کنیم، زاویه‌ای که خود روایات هم نگاه کردند.

- تا حالا هیچ کدام نگفتند ذبح بشود، مثل آن آیه سوره مائده، آیه ۳ بعد مثلاً این نباشد، این نباشد، إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ معنی ذبح می‌دهد؟

- تذکیه یعنی ذبح. تذکیه کردن یعنی ذبح کردن. این‌که یک حیوان را در آن حیات مستقره‌ای که دارد، ذبح کنیم.

این سوره انعام در مکّه این‌گونه نازل می‌شود. سوره مبارکه نحل، آیه ۱۱۵، ص ۲۸۰ را می‌آورید باز دوباره می‌بینید که نظیر این آیه‌ی سوره مبارکه مائده قبلاً هم بوده است. من این را می‌خواهم به شما بگویم که با این ترکیب کسی که در زمان نزول با قرآن آشنا است این را متوجّه می‌شود که واقعاً در سوره مائده این را کار گذاشتند؛ یعنی این بخش میانی بخشی است که ارتباط ظاهری به

قسمت بالا و پایین خود ندارد. إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَلا عادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (نحل: ۱۱۵) نحل هم سوره‌ی مکّی است.

باز دوباره می‌آیید سوره مبارکه بقره آیه ۱۷۳. این هم اوایل مدینه است. سوره مبارکه بقره هم اوایل مدینه نازل شده است. إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ. پس این إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌها بیهوده نیست یعنی همین‌طور اتّفاقی مثلاً «وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ». «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ» این در همه‌ی آیاتی است که اگر شما مضطر شدید یک کاری را انجام دادید خدا می‌بخشد.

در آیات سوره‌ی اذن هم نگاه کنید باز هم همین است که خدا شما را می‌بخشد. آن‌جا هم همین‌طور است که وقتی اذن گرفتی، پیغمبر به شما اذن داد که جبهه نیایی آن‌جا استغار کنید خدا شما را می‌بخشد. فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ (نور: ۶۲)؛ برای آن‌ها استغفار کن، بعد از آن دارد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ. اگر آمدند اذن گرفتند و تو به آن‌ها اذن دادی استغفار کن خدا این‌ها را ببخشد؛ یعنی یک مصالحی از انسان فوت می‌شود در وقتی که انسان مضطر می‌شود و خدا کاری را از او نمی‌خواهد؛ یعنی خدا باید ببخشد.

پس ذهن نسبت به این آشنا است. قرینه‌ی خود قرآنی که این قسمت میانی قسمتی است که ارتباطی به قسمت پس و پیش خود ندارد، این‌جا را هم نگاه می‌کنید فَمَنِ اضْطُرَّ فی مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ، گویی این را این وسط گذاشتند، اگر بردارید می‌بینید یک آیه‌ی مأنوس قرآنی می‌شود که در مکّه دو بار نازل شده، در مدینه نازل شده است. این قرینه‌ی داخلی خود قرآن است.

قرینه‌ی بیرونی آن را هم که نگاه کنید این‌که در فقره‌ی اوّل این‌جا است که الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ به این آیه باید توجّه زیادی بکنیم چون که از این آیه خیلی وقت‌ها بی‌توجه رد شده‌ایم! الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ؛ امروز روزی است که کفّار مأیوس شدند. اگر این قضیه مرتبط به این داستان بود که این در مکّه هم بوده است، یعنی چه امروز کفّار از دین شما ناامید

شدند؟ اصلاً معنی ندارد. حالا یک نفر ممکن است بگوید: نه، این‌جا یک سری اضافه دارد و آن حیوان شاخ‌خورده و حیوان از کوه پرت‌شده و حیوان کتک‌خورده و این‌ها است که احتمالاً به خاطر این قسمت است می‌گوید کفّار دیگر مأیوس شدند. این هم که معنی ندارد که به خاطر شاخ خوردن یک حیوان و به خاطر این‌ها دیگر الآن از دین شما مأیوس شدند. تا حالا منتظر بودند ببینند راجع به حیوان‌های شاخ‌خورده نظر دین چیست ولی حالا دیگر مأیوس شدند. این هم مشخّصاً معلوم است که ارتباطی با این بحث ندارد که این‌ها بخواهند از دین مأیوس بشوند.

یک قرینه‌ای در خود سوره‌ی مائده دارد که این قرینه‌سازی‌ها را دقّت کنید. در خود مائده هم یک قرینه وجود دارد که ما را به این بحث نزدیک می‌کند. ما در سوره مبارکه مائده یکی از آیات جدّی که باید به آن برسیم، آیه ۴۴ سوره مائده است چون الآن خود شما یک نگاهی بکنید ببینید قرینه‌ای پیدا می‌کنید.

- فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ؟

- احسنت! این قرینه خیلی قرینه‌ی عجیبی در این سوره است. اگر تکلیف آن آیه مشخّص بشود که الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا؛ چون که این آیه آیه‌ی ولایت فقیه است؛ آیه ۴۴. آیه ۴۴ اصلاً آیه‌ی مربوط به ولایت فقیه است که حالا من این را جدّی بدون هیچ مجامله‌ای به شما عرض می‌کنم، ما بحث تفسیری نکردیم کلّاً ما قرآن را بوسیدیم و کنار گذاشتیم. به قول علّامه طباطبایی الآن روال درسی حوزه هم طوری شده است که اصلاً شما هیچ احتیاجی ندارید که قرآن نگاه کنید. این یکی از مشکلاتی است که خود حوزه را درگیر کرده است. وقتی این‌طور شده، وقتی علمای ما قرآن نمی‌خوانند مردم هم قرآن نمی‌خوانند. وقتی قرار است استدلال‌ها روی قرآن شکل نگیرد مردم هم کار قرآنی نمی‌کنند و کار قرآنی را جدّی بگیرید. کار قرآنی خیلی مهم است.

مرحوم نائینی در کتابش به یک آیه‌ای استشهاد کرده أحِلَّت لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً فقهای زیادی سر این بحث کردند که این آیه اصلاً در قرآن نیست! این یکی از فجایع است. تا بعد از

مدّت‌ها یک حاشیه خورده به کتاب *فوائد الاصول* مرحوم نائینی که این آیه در قرآن یافت نشد! خیلی عجیب است. یعنی مدّت‌ها راجع به أحِلَّت لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمیعاً در عالم اسلام داشته بحث می‌شده است![11]

این آیه یک مقارنه‌ی جدّی با آن آیه دارد. در این‌جا هم دارد که فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ (مائده: ۴۴)؛ می‌گوید نترسید از مردم، از من بترسید. این‌جا هم همان بحثی است که باید حالا سر آن بمانیم که یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذینَ أَسْلَمُوا لِلَّذینَ هادُوا (همان). این آیه‌ی سه سوره مبارکه، این بخش میانی آیه ۳۰ سوره مائده راجع به هر نکته‌ای که باشد دارای چهار خصوصیت است که حالا ما باید این را در جلساتی بعدی بحث کنیم. اگر راجع به ولایت باشد ویژگی اوّل آن این است که الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ اوّلین ویژگی آن این است. در اوّلین ویژگی خود نشان می‌دهد مفهوم ولایت یک مفهومی است دارای شأن اجتماعی؛ یعنی اصلاً **ولایت‌پذیری یعنی شأن اجتماعی** وگرنه کفّار نسبت به این‌که شما چه اعتقادی دارید، نسبت به این‌که این‌ها جزء وسائط فیض الهی هستند یا نیستند، اصلاً این را نه تنها کفّار نمی‌دانستند، خود شیعیان هم نمی‌دانستند مگر امثال سلمان و این‌ها!

(۰۵: ۲۷: ۰۱) شما به این وجه قضیه باید دقّت کنید که مطلب در یک شأن اجتماعی است. الآن این پدیده‌ی ولایت‌پذیری که ما راجع به خود ائمّه می‌گوییم ولایت‌پذیری، این چه چیزی است که ما در آوردیم ولایت‌پذیری؟ ولایت‌پذیری جدّی یعنی چه؟ بنشینید راجع به آن فکر کنید که وقتی صحبت می‌کنیم مسبوق به فکر کردن شما باشد. در ولایت‌پذیری ما باید چه چیزی را بپذیریم؟ مثلاً باید بپذیریم این‌ها معصوم هستند؟ حالا پذیرفتیم! الآن این‌ها معصوم هستند، کفّار با این حرف مثلاً مأیوس شدند؟! بگوییم که این‌ها در رتبه‌های بالای وجودی این عالم قرار گرفتند، مثلاً این را باید در ائمّه ما بپذیریم؟ الآن این را پذیرفتیم! سالیانی این حرف‌ها در کتب دینی وجود دارد و کفّار اصلاً هم مأیوس نیستند کاملاً هم سر کار خود جدّی هستند. چه چیزی را شما باید

بپذیرید که ولایت‌پذیری ائمّه بشود؟ اصلاً ولایت‌پذیری ائمّه، ولایت فقیه هم نه! ولایت‌پذیری خود ائمّه که می‌خواهید بپذیرید. این‌که قرار است کفّار را مأیوس کند و دیگر اصلاً هیچ ترس آمیخته با احترامی ما دیگر از آن‌ها نداریم، دیگر لزومی ندارد به آن‌ها فکر کنیم، باید به خودمان فکر کنیم.

اساس این بحث ولایت‌پذیری چیست که ویژگی اوّل آن اگر از روی خود قرآن اثبات شود که این آیه راجع به بحث ولایت است، اوّلین ویژگی آن این است، این را باید بحث کنیم؛ یعنی باید فکر کنیم! در ولایت‌پذیری مدام آدرس اشتباه به ما ندهید! آیا منظور این است که این‌ها واسطه‌ی فیض خدا هستند؟ این‌ها چه هستند. چرا این آدرس‌ها را می‌دهید، اصلاً بحث این‌ها نیست! چرا به ما آدرس اشتباه می‌دهید در بحث ولایت‌پذیری و ولایت اهل بیت را داشتن یعنی چه؟ چرا این آدرس را می‌دهید که در آخر ما را به این می‌کشانید که باشد مثلاً، این‌ها در رتبه‌های بالا قرار دارند «ثمّ ماذا؟» الآن من چه کار کنم؟ الآن کفّار مأیوس شدند شما این را گفتید؟! (۴۰: ۲۹: ۰۱)

لذا یک دقّتی در این ناحیه خود شما بفرمایید و دقّت کنید که این کلام متّصل چرا در این میانه‌ی آیات فقهی آمده است؟ به این یک توجّهی کنید، چون این به عنوان یکی از احتمالات است. آیا این صرفاً جهت حفظ است، جهت هایلایت کردن این آیه است؟ قطعاً آیه هایلایت شده است که هر کس می‌خواند می‌گوید این چیست وسط آن آمده است؟ سر این آیه دچار اشکال می‌شود. صرف هایلایت کردن آیه است؟ حفظ آیه است؟ که این‌ها را جزو احتمالات قضیه می‌شود برد یا نه، مطلب خیلی عمیق‌تر از بحث‌های لایت کردن است. یک طور دیگر می‌شود به آیه نگاه کرد که این شکوهمندی که این آیه اصلاً در میانه‌ی آیه‌ی فقهی آمده است برای چیست. آیا توجیهات دیگری دارد یا ندارد؟ شما هم سر این فکر کنید بنشنیم سر آن بحث کنیم ببینیم احتمالات فوق العاده‌ای می‌شود این‌جا داد. ارتباط این آیه با آیه‌ی ۴۴ را هم فراموش نکنید. سوره مائده را مکرّر بخوانید مثلاً روزی یک بار بخوانید. روزی یک بار را اگر شما چند بار بخوانید مثلاً لغات آن را وارد شوید و معنی آن بدانید، یک بار که می‌خوانید دیگر تمام آن یک ربع طول

نمی‌کشد. این کار را بکنید تا ببینید چقدر این سوره معارف دارد، ببینید چقدر ایـن سـوره ولایـت دارد، چقدر حرف در این سوره وجود دارد.

صلوات!

---

۱ . ولی مثلاً حتّی این بازی منچ و مارپلّه، الآن بازی مارپلّه را آمدند اسلامی کردند! اسلامی آن می‌خورد به فرعون مـی‌آیـد پـایین مـار آن است، فرعون و هامان و فتنه‌گران ۸۸ و ایستگاه این قسمت مار آن است. پلّه‌ی آن هم به اسم انبیاء و ائمّه و انرژی هسته‌ای می‌خورد.
این شاید از این بعد چیز خوبی باشد یا چیز قابل توجّهی باشد برای این‌که مثلاً یک نفر همیشه نگران است که نکند به فرعون بخـورد یـا از آن طرف خوشحال می‌شود که به اسم انبیاء می‌خورد، ولی این‌که برد و باختی در این بازی انجام روی مبنای تاس، یعنی بعد بد ایـن بـازی این است که دارد روی چیزی بنا می‌شود که در عرف امروز ما به آن شـانس مـی‌گـوییم؛ یعنـی در حقیقـت شانسـی. یعنـی ایـن بـازی‌هـا بازی‌هایی است که شما اگر با فرزند خود بازی می‌کنید شاید ببازید، به عقل و درایت شما هیچ ارتباطی ندارد و یک کسب و تکسّـبی اسـت که بر مبنای شانس و اتّفاق و این امور دارد انجام می‌شود. این نوع از کارها واقعاً با مبنای دینی ما سازگار نیست. حالا نمی‌شـود بـه همـین سادگی فتوای به حرمت داد.
۲ . حالا بعضی از بازی‌ها هم بازی‌های فکری است ولی روی این‌ها باز باید دقّتی کرد. شما ببینید شطرنج یک بـازی فکـری اسـت، امّـا در مقابل این همه روایاتی که ما سر شطرنج بازی نکردن داریم آن طرف ساده هم قدری احتیاط بکند. چند باری که خـود مـن شـطرنج بـازی می‌کردم دیدم که این بازی فرق دارد با بازی‌های دیگر فکری مثل اتلّو و چنین بازی‌هایی. اتلّو بازی خوبی هم هسـت. حـالا اصـلاً مـا بایـد بازی معرفی کنیم. یکی از کارهایی که حکومت اسلامی و هنرمندان باید در این قضیه انجام بدهند این است که بتوانیم بـازی ابـداع کنـیم. من احساس کردم این بازی با بازی‌های دیگر فرق دارد, ولی بعضی‌ها طوری می‌گویند امام حلال کرده که گویی امام واجـب کـرده خـود او هم بعد از تعقیبات نماز صبح خود یک دست شطرنج بازی می‌کرده است! می‌گویند خود امام هم حلال کـرده اسـت. شـما مطمـئن باشـید امام دست به مهره‌ی شطرنج نمی‌زده است. ما یک مقدار در این مسائل بی‌احتیاط هستیم.
یک بار آقای جاودان سر بحث شطرنج گفتند این کسانی که شطرنج بازی می‌کنند قیافه‌ی آن‌ها شبیه انسان‌ها نیست. بعد می‌دانیـد کـه در بحث ارتباط با شیاطین در حقیقت چیزی که جزء بایسته‌های این کار است صفحه‌ی شطرنجی و کف شطرنجی است؛ یعنی باید کف حتمـاً شطرنجی باشد و خود صفحه‌ی شطرنج نوع ارتباط با شیاطین است؛ یعنی این قالب ارتباط با شیاطین است.
حالا اگر یک فقیهی این را حلال دانسته به هر جهت این‌که «أَخُوکَ دِینُکَ فَاحْتَطْ لِدِینِکَ»[۲](بحار, ج ۲, ص ۲۵۸) برای دین خـود احتیـاط کن که من این را به آقای جاودان که گفتم این‌طور است گویی یک پازلی در ذهن ایشان مرتّب شد گفتند: بله، همـین اسـت کـه قیافـه‌ی این‌هایی که شطرنج بازی می‌کنند شبیه انسان‌ها نیست؛ یعنی به شدّت تحت تأثیر شیاطین قرار می‌گیرند و مثلاً احساس اعصـاب‌خـوردی در این بازی به شما دست داده است یا نه؟ یعنی واقعاً بازیی است به شدّت اعصاب‌خورد کن و شخص را به هم می‌ریزد. یـا بعضـی وقـت‌هـا این‌قدر این بی‌قیدی‌ها و بی‌خیالی‌ها داریم که می‌بینید ما طلبه‌ی شطرنج‌باز هم داریم. باور مـی‌کنیـد؟! یعنـی طلبـه‌ای کـه شـطرنج بـازی می‌کند. این دیگر واقعاً فاجعه است. اگر دانشجوها بازی کنند می‌گوییم این‌ها روشنفکر هستند، ما که دیگر روشنفکر نیسـتیم، بـه مرتجـع معروف هستیم.
۳ . یکی از کارهایی که حکومت اسلامی به دست هنرمندان باید انجام دهد معرفی بازی است.
۴ . یک بار با آقای جاودان بحث سر بازی شطرنج شد و ایشان گفتند: کسانی که شطرنج بازی مـی‌کننـد قیافـه‌شـان شـبیه آدم‌هـا نیسـت! می‌دانید که در بحث ارتباط با شیاطین، چیزی که جزء بایسته‌های این کار اسـت، صـفحه و کـف شـطرنجی اسـت! اصـلا قالـب ارتبـاط بـا شیاطین صفحه شطرنجی است و فهمیدیم که علت این نوع قیافه‌ها این است که این‌ها بشدت تحت تأثیر شیاطین قرار می‌گیرند. نمی‌دانـم در این بازی آیا احساس اعصاب‌خردی به شما دست داده یا نه؟ واقعا این بازی به شدت اعصاب خـردکن اسـت و شـخص را کـاملا بـه هـم می‌ریزد! ولی گاهی این‌قدر بی‌قیدی‌ها و بی‌خیالی‌ها زیاد است که ما طلبه شطرنج باز هم داریم! که واقعا فاجعه است.
۵. خدا آقا شیخ علی صفایی را رحمت کند، یک بار ما منزل ایشان خدمت ایشان رسیدیم. آن موقع که نمی‌دانستیم روزهای پایانی زنـدگی ایشان است و بعد از آن یک تصادفی کردند. آقا شیخ علی صفایی را می‌شناسید، معروف به «ع، صاد» ایشان خیلی انسان لطیفی بـود، خـدا او را رحمت کند. خیلی انسان بی‌تکلّفی بود. ما با یکی از دوستان رفتیم راجع به مبانی تفسیری از ایشان یک سؤال‌هایی بکنیم، تا نشستیم یک بالش انداخت دراز کشید گفت سؤال کنید؟ گفت: من تا الآن تعداد زیاد آدم جلسه‌ای داشتم، دو راه دارد، یا این‌که مـن مـؤدّب جلـوی شما بنشینم و دقیقاً یک ربع بیشتر نمی‌توانم تحمّل کنم یا این‌که باید این‌طور بخوابم. ما تا یک ساعت و نـیم بـا ایشـان صـحبت کـردیم و ایشان به حالت خوابیده جواب می‌دادند.

۶. جاهایی که بحث شیطان‌پرستی و بحث ارتباط با شیاطین هست یکی از قواعد بازی این است که باید کف آن اتاق پارکت باشد؛ یعنی باید صفحه شطرنجی باشد. این یکی از قواعد آن است. شاید این اعصابی که خورد می‌کند، یعنی شما اگر در این بازی‌های فکری، مثلاً اگر اتلّو بازی کرده باشید می‌بینید شما بازی می‌کنید ولی کشش ندارد به سمت این‌که حالا یک دست دیگر بازی کنیم، اصلاً اعصاب را به هم می‌ریزد. این نه برای کسی که شطرنج بلد است یا بلد نیست، حالا تو بلد نیستی اعصاب تو به هم می‌ریزد. نه، واقعاً اگر کسی با همان لطافت اگر بتواند خیلی از چیزها را ببیند...

۷ . مسجد سیّد یکی از مساجد معروف اصفهان است. این مسجد سیّد متعلّق به آیت الله العظمی سیّد محمّد باقر شفتی است که این مسجد را ساخته است. یک مسجد معتبری در اصفهان است. این آقای شفتی این‌طور بوده که وقتی مسجد را می‌ساخته، کارگرها که آخر روز می‌آمدند پول خود را از ایشان بگیرند، ایشان دست خود را زیر پتوی خود می‌برده و در می‌آورده پول را به این‌ها می‌داده و این‌ها می‌شمردند می‌دیدند که آقا کامل مزدشان را داده و هم این پتو را باز نکرده است. یک کارگری می‌آید این آقا سیّد را امتحان کند کار نمی‌کند و شب می‌آید می‌ایستد پول خود را بگیرد ایشان دست زیر پتو می‌کند در می‌آورد می‌گوید هیچ چیز نیست. می‌گوید تو برای من کار نکردی. بعد می‌گوید جریان چیست؟ می‌گوید آقا رزق نداده است، مثلاً معلوم است تو کار نکردی. پی‌جو می‌شود که ببیند چه شده که این بنده‌ی خدا به این رسیدند، می‌بیند طلبگی او این‌گونه بوده است که... طلبه‌های قدیم با طلبه‌های جدید تفاوت زیادی دارند. مثلاً آن موقع چیزی پیدا نمی‌کردند بخورند، ولی الآن الحمدلله وضع طلبه‌ها... البتّه خیلی خوب نیست ولی مثلاً. ایشان دو سالی هوس خوراک دل و جگر داشته است. بالاخره پولی به او می‌رسد می‌رود یک دل و جگر می‌خورد. شبی بوده است در زمستان، وقتی بر می‌گشته می‌بیند صدای زوزه‌ی سگ می‌آید. می‌رود در خرابه و می‌بیند این سگ با هفت، هشت توله گرسنه است. به هر جهت شکم خود را نادیده می‌گیرد و این را خورد می‌کند و جلوی سگ و توله‌های او می‌گذارد. این‌ها می‌خورند و می‌بیند این سگ سر خود را به آسمان برد و اشکی از چشم او آمد. تمام شد و او می‌رود. شب در عالم رؤیا پیغمبر را می‌بیند که می‌گوید: پسرم، دیگر تو از این به بعد احتیاج به درس خواندن نداری. روی صفا ممکن است به شخص چیزی بدهند. که فردا صبح می‌گفت یعنی چه؟! بالاخره خواب پیغمبر است ولی یعنی چه؟ می‌گفت: آمدم سر درس دیدم خیلی فرق کرده است. دیگر استاد هر چه می‌گوید من فکر می‌کنم همه را می‌دانم. بعد من اشکال می‌کنم استاد جواب می‌دهد، من اشکال می‌کنم استاد جواب نمی‌دهد خود من جواب می‌دهم. بعد این شد که شد آیت الله العظمی سیّد محمّد باقر شفتی در همین مسجد سیّد. خیلی مسائل را با قاعده و این‌که قاعده‌ی آن کجا است، دلیل تو کجا است، این یعنی چه، در این کنکاش‌های این مدلی به دست نمی‌آید، باید با صفا باید تا حدّی تشخیص بدهد. به خاطر آن کاری که با آن... سگ، سگ نجس العین؟! این معادلات در ذهن یک انسان باصفا می‌بینید که صفای او کار می‌کند.

این‌ها خیلی وقت‌ها دینی هم نیست، مربوط به صفا است. می‌خواهم این را بگویم که صفای دل که شخص مثلاً سگ را می‌بینند که... می‌گوید حالا من این را نخورم می‌روم یک نان و پنیر می‌خورم، ولی الآن این سگ چه؟ دیدید بعضی وقت‌ها رابطه‌ی ما با معتادها چطور است؟ برو بمیر! من بعضی وقت‌ها به دوستان می‌گویم خوب است ما خدا نشدیم، اگر خدا می‌شدیم همه‌ی روزی‌ها را می‌بریدیم یا مثلاً انسان‌ها را می‌کشتیم. می‌گوییم این انگل اجتماع است، من به تو پول بدهم؟!

این آقای حق‌شناس به شاگردهای خود توصیه می‌کردند که به این‌ها بدهید. حالا یا انسان می‌تواند به او کمک کند. نه، من بدهم می‌رود می‌کشد. خب می‌رود می‌کشد دیگر! یعنی برود بمیرد؟ یعنی شما راضی هستید به این‌که بمیرد؟ می‌رود نصف آن را می‌خورد، نصف آن را هم می‌کشد. شما فقط توصیه کن همه‌ی آن را نکش. لطیفه و فطرت الهی در او هم وجود دارد. او بنده خدا است. چرا این‌قدر راحت فتوا به مرگ او می‌دهی؟! طرف می گوید: من نمی‌دانم اصلاً برای خود خدا بد نیست چنین موجوداتی دارد؟ دارد آبروی خود را می‌برد، اگر ما بودیم... واقعاً فکر می‌کنم اگر ما بودیم خیلی از انسان‌ها را می‌کشتیم. این هم بنده‌ی خدا است. حالا معلوم نیست ما اگر در شرایط او بودیم آیا همین بودیم یا نبودیم یا بدتر بودیم یا بهتر بودیم. به هر جهت این‌گونه نمی‌شود برخورد کرد.

۸. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵.

۹ . (سوال) شغل آن‌ها تکدّی‌گری است، مثلاً می‌گوید می‌رفتم چهار سال او آن‌جا بود، یعنی کلّاً کار او بود.

- بعضی‌ها هستند در این بحث تکدّی‌گری که می‌بینید انسان‌های کلّاشی هستند. این معروف است، آیت الله شربیانی داشتند رد می‌شدند -وضع ایشان هم خوب بوده است- یک فقیری جلو می‌آید می‌گوید: پول بده، نمی‌دهند. مدام اصرار می‌کند نمی‌دهند. بعد داشتند داخل خانه خود می‌رفته کلید می‌اندازند بروند داخل خانه می‌گوید پول ندهی می‌ایستم این‌جا می‌میرم، من گرسنه‌ام، می‌میرم. این نمی‌دهد و می‌رود، او هم می‌میرد. به ایشان می‌گویند که فلان، می‌گویند: او پول نمی‌گرفته غذا بخورد، شما جلیقه‌ی او را باز کنید. باز می‌کنند می‌بینند همه را سکّه‌ی طلا دوخته است.

ما یک موقع، آن موقعی که قم بودیم، ماشین سوار شدیم داشتیم قم می‌رفتیم. سوار تاکسی بودیم یک گدا آمد کنار تاکسی مثلاً گفت پول بده. این راننده‌ی تاکسی برگشت چهار فحش بد به این گدا داد. من خیلی ناراحت شدم گفتم: آقا نمی‌دهی چرا فحش می‌دهی؟ گفت: این سه تا پژو دارد در خط تهران قم دارند برای او کار می‌کنند، همه‌ی خطّی‌ها هم او را می‌شناسند. این یک نوع کلّاشی است که

افراد دارند، یک موقع یک نوع تکسّبی است، این‌ها را عنایت بکنید. مثلاً یک جوراب گرفته دست خود -این را تأمّلی کن شاید لازم باشد انسان چند جوراب از او بخرد یا یک نفر است واقعاً می‌بینید اوضاع او به لحاظ جسمی در هوای سرد، یک معتادی است، نظر شما چیست، بمیرد؟ بمیرد خوب است؟ لذا این توصیه‌ی آقای حق‌شناس است. آقای حق‌شناس که الآن شاگردان آقای حق‌شناس، آقای جاودان را اگر دقّت کنید با ایشان جایی بروید می‌بینید هر گدایی بیاید به او چیزی می‌دهد، چون که آقای حق‌شناس به ایشان گفته است: اگر این‌ها راست بگویند چه؟ این بدی آن است که انسان نمی‌داند این‌ها راست می‌گویند یا نمی‌گویند. اگر راست بگویند و از کنار انسان رد شوند و دست نیاز دراز بکنند و...

یک نفر آمده به شما می‌گوید من الآن ابن سبیل هستم و یک سناریویی هم یا دارد یا ساخته است. این سناریویی که خیلی‌ها شنیدند، من از یک جایی آمدم این‌جا گرفتار شدم. شما کمی احتمال می‌دهید که مثلاً درست است، نه به این عنوان که او را اذیّت کنی، اوّلاً یک اقدامی می‌کنی، الآن می‌خواهی بلیت کجا را بگیری؟ برویم برای تو بلیط بگیرم. اگر دیدی قبول نکرد و گفت: نه، پولش را بده خودم می‌گیرم. یا اصلاً حوصله نداشتید بروید بلیت بگیرید، اگر انسان اعتماد بکند نباید این‌طور بکند که نه، برو، ما از این آدم‌ها زیاد دیدیم، از این مدل‌ها زیاد دیدیم. بالاخره انسان خود را چه کار بکند؟

من حتّی به دوستانی که راضی نمی‌شوند کمک کنند -بعضی‌ها راضی هستند که آن شخص بمیرد- یک توصیه‌ی تکمیلی دارم و آن این است که در اوّلین صندوق صدقاتی که می‌بینید پول بیندازید، چون که این خیلی روحیه‌ی بدی است که دست نیازی به سمت انسان دراز می‌شود و بعد شخص هیچ کاری نمی‌کند، لذا در وهله‌ی این‌که حتی اگر راضی نشدید یا احتمال دادید که این کلّاش است، نخواستید کمک کنید در اوّلین صندوق صدقات یک پول بیندازید که از خود یک چیزی کنده باشید، بالاخره صدقه‌ای داده باشید.

- صندوق صدقات را هم خالی می‌کنند.

- الآن البتّه اگر دقّت کرده باشید یک آهنی جلوی در آن زدند که محافظت بکند که نتوانند. انسان نمی‌تواند مدام به این مسائل فکر کند بگوید پس من دیگر هرگز به فقیر چیزی بدهم. این‌ها مثلاً در صندوق صدقات‌ها یک میله می‌گذارند اگر ببینید آدامس است و یک مقدار چسبناک است، در می‌آورند ولی الآن خود آن‌ها هم فهمیدند یک آهنی جلوی آن می‌گذارند برای این‌که این‌طور نشود.

۱۰ . می‌دانید که هم یعنی گوشت خوک، همبرگر یعنی برگر گوشت خوک، مثل همین که می‌گویند حلیم بوقلمون با گوشت برّه!

۱۱ . (یکی از حضار): - علّامه طباطبایی هم با آقای جوادی مثل این‌که سر الف و لام یک جایی داشتند بحث می‌کردند، بعد از سه، چهار ساعت مراجعه که می‌کنند می‌بینند اصلاً الف و لام ندارد. بعد از آن موقع آقای جوادی گفتند من دیگر از روی قرآن می‌خوانم.